

جلوه های عرفان در شعر استاد خلیل الله خلیلی

دکتر ثمینه امین

دانشکده بانوان راه مولانا آزاد سرینگر

reshisameena19108@gmail.com

چکیده

درین شکی نیست که استاد خلیلی با دشواری‌های فراوانی که در زندگی داشته از او شاعری ساخته با ذوق بلند عارفانه که ما این ذوق عارفانه را در اشعار هر دو دوره‌ی زندگی او هم قبل از سال 1357 که از بیست سالگی شروع شده و هم بعد از سال 1357 که تنها نه سال را دربر گرفته و بعد روی در نقاب خاک کشیده، به خوبی می‌توانیم ببینیم. استاد خلیلی گرچه با مولانا جلال الدین محمد بلخی، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، حکیم سنایی غزنوی، حافظ، مولانا جامی و دیگر شاعران عارف ما حشر و نشر عمیق و ریشه‌دار دارد؛ ولی از جهاتی می‌شود او را شاگرد مکتب علامه اقبال لاهوری دانست که علامه اقبال خود دل‌باخته مولانا است. جلوه‌های عرفانی اعم از مقامات و احوال و میادین عرفانی در اشعار استاد خلیلی بازتابی فراوان دارد که بیان‌گر ذوق عارفانه‌ی این شاعر زیباکلام و صوفی‌مشرّب می‌باشد. توبه و رع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا که مقامات هفتگانه تصوفی به شمار می‌رود، همچنین مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجاء، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین که به قول ابونصر سراج در کتاب اللمع، احوال صوفیانه به حساب می‌آیند، به وفور در جای جای شعر و سخن استاد خلیلی تجلی داشته، انعکاس عمیقی دارد.

کلید واژه‌ها: خلیل الله خلیلی، تصوف، عرفان، مقامات، احوال صوفیه.

بیان مساله

اگرچه در نگاه نخست، اشعار استاد خلیل الله خلیلی، بیش‌تر اشعار مناسبتی بوده و اشعار بعدی او هم در دوران مقاومت دارای بوی درد و آزادی به‌شمار می‌باشد؛ ولی با تعمق در مفاهیم آن، آشکار می‌شود که اشعار استاد خلیل الله خلیلی سرشار از آموز-های دینی، تعلیمی، اخلاقی و مخصوصاً عرفانی است که حکایت از بینش عمیق عرفانی استاد خلیلی دارد. بینشی که ریشه در عرفان شاعرانی چون مولانا، اقبال لاهوری، سنایی، عطار جامی دارد. با توجه به فقر پژوهشی موجود در این زمینه،

ضرورت مطالعه و بررسی آن بیشتر احساس می‌شود. ساختاری مرکزی و اندیشه‌ی محوری این پژوهش، بر مبنای بررسی بن‌مایه‌های عرفانی، در اشعار استاد خلیل الله خلیلی است. در این پژوهش برخی از مفاهیم عرفانی مروج بین صوفیه چون: عشق، فقر، زهد، رضا، استغناء، پیر، رند، عظمت مقام دل، می و باده در اشعار استاد به بحث گرفته می‌شود و میزان ارزش‌مندی مفاهیم مذکور در اشعار استاد خلیل الله خلیلی سنجیده می‌شود. بدیهی است که اثبات این مدعا در گرو پاسخ‌گویی به سؤالات زیر است:

سؤالات تحقیق

سؤال اصلی:

آیا اشعار استاد خلیل الله خلیلی دارای جنبه‌ها و جلوه‌های عرفانی است یا خیر؟

سؤالات فرعی

- استاد خلیل الله خلیلی در بخش مضامین عرفانی متأثر از کدام شاعران عارف ماقبل خود است؟
- کاربرد اصطلاحات عرفانی در اشعار استاد، به چه پیمانانه است؟
- بسامد کدام یک از مقامات و احوال عرفانی در اشعار استاد زیادتر است؟
- آیا خلیلی وابسته به سلک خاص تصوفی بوده یا نه بیشتر تصوف جهان شمول را می‌پسندیده است؟

اهداف تحقیق

هدف اصلی

نشان دادن جنبه‌های عرفانی شعر استاد خلیل الله خلیلی.

اهداف فرعی

- تعیین بسامد اصطلاحات عرفانی به کاررفته در شعر استاد خلیل الله خلیلی.
- تعیین میزان تأثیرپذیری خلیلی از شاعران ماقبل آن.
- بیان احوال و مقامات به کاررفته در اشعار استاد خلیل الله خلیلی.

پیشینه‌ی پژوهش

در قسمت اشعار استاد خلیل الله خلیلی و مضامین به کاررفته در آن تحقیقاتی صورت گرفته است.

مقاله‌ی «خلیل الله خلیلی؛ شاعر بیداری و پایداری» از رضا چهرقانی و اسماعیل شفق. در این مقاله سعی شده‌است تا درون‌مایه‌های شعر استاد خلیلی از جهت مضامین مرتبط با بیداری و پایداری مورد بررسی و تحقیق قرارگیرد.

با تأمل در محتوای پژوهش‌های انجام شده، مشخص می‌گردد که آن‌ها به وجهی اجتماعی اشعار استاد خلیل الله خلیلی پرداخته‌اند و پردازش مفاهیم عرفانی، از دید نویسندگان، پنهان مانده است. بنابراین، مقاله‌ی حاضر، تلاش دارد تا با استفاده از منابع موجود، به بررسی مبانی عرفانی برای نخستین بار، در قالب مقاله‌ی پژوهشی بپردازد.

مقدمه

زندگی خاتم المتأخرین استاد خلیلی را از نظر شعرو سخن باید به دو دوره تقسیم کرد:

1. دوره‌ی که او نخستین تجربه‌های شعری خویش را نمایان می‌سازد و نشان می‌دهد که شاعری است از سلاله‌ی شاعران کلاسیک و آخرین بازمانده شعر به سبک مولانا جامی و صاحب استعدادی شکوهمند و دارای مهارت کم نظیر. این دوره از سال‌های جوانی او شروع می‌شود و تا سال 1357 که دوره‌ی اشغال افغانستان به دست روس‌هاست ادامه می‌یابد.
2. این دوره از سال 1357 آغاز و تا پایان عمر این شاعر ارجمند که چندان هم به دارا زنی کشد 14 ثور 1366) و همراه با دشواری‌های فراوان درد هجرت و دوری اجباری از سرزمین مادری است، همراه می‌باشد.

گرچه استاد خلیلی تنها شاعری است که اشعار مناسبی فراوان در مدح دانش‌مندان، بزرگان، سیاسیون، شعرا، و نویسندگان داخلی و خارجی، اوصاف شهرهای کشورها و ممالک بیرونی، روزهای مناسبی خاص چون؛ روز معلم، استقلال، عید و بهار و نوروز، محرم و غیره را دارد، اما باز هم از آن جانی که روزگار کم‌تر بر وفق مراد او بوده و اغلب یا در زندان و یا هم در تبعید بسر برده، لذا این وضعیت ناپه‌نجا را از او شاعری گوشه‌گیر و دردمند ساخته که بهترین داروی درد او در بسیاری از حالات می‌تواند همانا پناه بردن و به گوشه‌ی عزلت و صحبت و راز و نیاز با محبوب خویش باشد. به دار آویختن پدرش توسط رژیم وقت در 14 ثور 1298 تا زندانی شدن خودش و تبعید و مهاجرت وی که از خرد سالی تا پایان عمر با او همراه بوده، همه و همه‌ی این‌ها از او شاعری عارف، عزلت‌گزین و متفکر ساخته است. این ذوق عارفانه را نه تنها در اشعار که در آثار نثری استاد خلیلی هم به خوبی می‌توان دید از جمله در کتاب «آثار

هرات» که در جوانی در هرات نوشته و این زمانی است که به شفاعت مامایش عبدالرحیم خان نایب سالار هرات، از تبعید به کشور برگشته است. از جانی استاد خلیلی مطالعات عمیق و همراه با فهم درست از آثار مولانا و حافظ و سنایی و عطار و سایر بزرگان عرفان اسلامی داشته که اغلب روزهای زندگی اش را در دوران غربت و هجرت و تبعید و زندان با اشعار این بزرگان بسر کرده است. پس در این صورت خواهی نخواهی سخن معجزه‌گون این بزرگان تأثیر عمیق و پایایی روی فکر و سخن استاد داشته است. همین که او چند اثر را به شرح و تبیین آثار این بزرگان نوشته، خود گویای علاقه‌مندی بیش از حد او به بزرگان شعرو عرفان فارسی است. همچنین در سایر آثار او مثل فیض قدس، یمکان، شرح احوال حکیم سنایی غزنوی، از بلخ تا قونیه، ایاز از نگاه صاحب‌دلان، به بارگاه سعدی، تجلیل سالگرد مجدد الف ثانی امام ربانی، خواجه ی سبزیوش، درویشان چرخان، رساله شیخ الاسلام، زمزم اشک، شرح دیوان مخطوط سنایی، غوث الاعظم، نماز عاشقان، نیاز و نیایش، نیایش، نی نامه، یار آشنا به خوبی می توان دید.

تأثیرپذیری استاد خلیلی از شاعران عارف مشرب قبل خود؛

استاد خلیل الله خلیلی در شعر ارادت خاصی به مولانا، اقبال لاهوری، سنایی و سعدی داشته است. در بسیاری از اشعارش خود را پیرو مولانا دانسته و به ستایش مقام و عظمت مولانای بلخ می پردازد:

سرمه ی چشم من از خاک در مولانا است
 زان مرا در نظر استاد کم از شمس نبود
 یاد داری که چه سان مولوی می کرد سخن
 از خود و شمس خود و قریت آن آتش و دود (خلیلی، ۱۰۷)
 از طرفی استاد خلیل الله خلیلی به سعدی شیراز نیز ارادت خاصی دارد:

زین گلستان به فلک هدیه برد باد سحر
 درره خانقش بوسه زند صبح و صبا
 تا کند عرش نشینان سخن تازه مشام
 سالکان ره تحقیق، به اخلاص تمام

(همان، ۴۷۶)

همچنان استاد مرید سلسله‌ی نقشبندی و قادریه نیز بوده است و بسیاری از اصطلاحات و مضامین عرفانی این سلسله‌ها را در اشعارش جای داده است این ابیات نشان می دهد که او به این دو سلک معروف تصوفی که در دوران او در سرزمین مادری اش نقش مهم داشته، احترام و وابستگی زیاد دارد:

در طریق قادریه آفتاب اهل دل
در سلوک نقشبندی میر راه کاروان
ای خوش آن دریادلان کز فیض همت داشتند
کشتی ما را ز گرداب مصایب برگران
ای خوش آن مردان حق کز یمن ایشان بوده ایم
در حصار استوار دین زدشمن در امان
ای خوش آن مستان که از صهبای عشق سرمدی
بزم شان تابنده بود و جامشان پرتوفشان (همان، ۱۸۴)

به هر حال ما عرفان اسلامی و شرقی را در جای جای شعر و سخن استاد خلیلی می توانیم پی بگیریم. با مطالعه دیوان او که در حقیقت لب لباب فکر و اندیشه‌ی استاد خلیلی است ما در هر برگش بارقه های عرفانی را می توانیم ببینیم. حالا اگر با ضرس قاطع نتوانیم حکم صادر نماییم که استاد خلیلی شاعری است عارف به معنای اتم و اکمل، اما با اطمینان می توانیم بگوییم که وی شاعری است با ذوق عارفانه بلند چون سعدی، سعدی، خاقانی و امیر خسرو دهلوی که مفاهیم عارفانه در شعر و سخن او تجلی بلند و فراوان دارد. برای نمونه بخشی از مفاهیم عارفانه که با بسامد بالایی در شعر استاد خلیلی تجلی یافته را مروری می نماییم:

برخی اصطلاحات صوفیانه در شعر استاد خلیلی

پیر یا مرشد

«پیر در لغت به معنی سپید موی است و ترکیب پیرسر و پیران سرو پیرانه سر به این مناسبت است..؛ اما پیر در اصطلاح صوفیان، به معنی پیشوا و رهبری است که سالک بی مدد او به حق واصل نمی شود و الفاظ: قطب و شیخ و مراد و ولی و غوث، نزد صوفیه همه به همین معنا استعمال شده است» (سجادی، ۱۳۴۵: ۲۳۴).

خلیل الله خلیلی از پیر و مرشدهای که او را در سیر و سلوک عرفانی رهبری کرده اند، تعبیر به «پیر روشن بین»، «پیر مغان»، «پیر خرابات» و رند و مجلس آنان را به «میخانه»، «خرابات» و «میکده» تعبیر کرده است:

چراغ عقل به من داد پیر روشن بین

ولی چه سود در آن برق روشنایی نیست (خلیلی، ۱۳۸۵: ۱۰۶)

در جایی دیگر بین «پیر» و «شیخ ظاهر بین» تفاوت قابل می‌شود و بیان می‌دارد که نیاز خویش را از پیرمغان بخواه، نه از شیخ ظاهر بین:

نیاز خویش به پیرمغان بپر، نه به شیخ

که عزت است از او خواستن، گدایی نیست (همان، 106)

اهمیت پیر یا مرشد در دیدگاه استاد خلیلی تا حدی است که می‌گوید اگر رهبری نباشد، ره به ترکستان رفتن است. به همین دلیل وجود پیر و مرشد در راه سلوک حتی است:

دوش در خدمت صاحب‌نظر دانایی

داشتم صحبت جان بخش روان افزایی

گفتمش چیست بگوراز سعادت، گفتا

در دل تیره شب گوهرنا پیدایی

گفت تا رهبر ما، خود نبرد راه به دوست

چه رود از پی اوراهرونا بینایی (همان، 312)

واعظ از میدان مسلمان را به خلوت داد راه

رند ما بردش به میدان باز چون عهد شباب (همان، ۹۸)

زبان عارفان پُر است از ابهامات و تعبیرات رمزی که کمتر کسی جز آشنا به این مسایل می‌تواند به آن پی ببرد. در این زبان رمزی، شراب اغلب به مفهوم معرفت عرفانی آورده می‌شود:

نگشاید در میخانه دیگر ساقی شهر

که میادا می و میخانه و مینا سوزد (همان، 119)

خلیل الله خلیلی ترکیبات بسیاری از اصطلاح عرفانی شراب را در ابیانش آورده است. شراب در اشعار او مفاهیم گوناگون دارد: شراب فروغ و روشنایی است، شراب کلید

رازهای متفکر است. در هیچ یک از اشعار استاد، اثر مادی شراب در کام انسان
توصیف نشده است:

بیا ساقی ای مونس جان بیا

غزل خوان و مست و گل افشان بیا

شب آمد به پایان، شراب تو کو؟

سپیده دمید، آفتاب تو کو؟

بخندان گل آرزوی مرا

به می تازه کن آبروی مرا (خلیلی، 598)

در کشف‌المحجوب هجویری، اشاره به فرقه‌ی است به نام طیفوریه (هجویری،
1336: 228)، که این گروه از ابویزید طیفور بن عیسی بسطامی پیروی می‌کردند. او از
رؤسای متصوفه است و طریق او غلبه و سکر بود. طرفداران سکر می‌گویند که سیر
و سلوک و وصول به بارگاه حق، جز با شور و شوق و وجد و سرمستی و حال امکان‌پذیر
نیست. آن‌ها معتقدند که تصوف، خداپرستی عاشقانه است و عشق با هشیاری و
عقل سازگاری ندارد. استاد خلیلی نیز مشکل عشق را با فکر و هشیاری، حل‌شدنی
نمی‌داند:

حجاب افکن آفت سوزرا

بده آن می خاطر افروز را

که این عقل، جاسوس پنهان ماست

از آن می که آسایش جان ماست

بده می که رسوا کنم راز عقل

به جان آدم من ز غماز عقل

کنم نقص صغری و کبرای او

قلم در کشم بر قضایای او

(خلیلی، 599)

عقل این سو می کشاند، عشق آن سو می برد

این به زندان می کشد، آن جانب صحرای دل

(همان، 281)

آوردن الفاظی «می»، «میخانه»، «ساقی» و «جام» به همین طرز تفکر برمی‌گردد. سجادی در فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، کلمه‌ی «می» را چنین تعریف می‌کند: «می» غلیبات عشق را گویند و «میخانه»، باطن عارف کامل باشد که در آن شوق و ذوق و عواطف الهیه بسیار باشد و به معنی عالم لاهوت نیز آمده است. «می عشق» حالت جذبه و شیفته‌گی و تجلیات ربانی است. (سجادی، 1345: 461):

بده می که مجلس به صحرا برم سبوی نپهان آشکارا برم

به می دامن دشت گلگون کنم چو غم لشکر آرد شبیخون کنم

بده می که یک لحظه عربان شوم ز خود نیز حیف است پنهان شوم

(خلیلی، 599)

عشق در اشعار استاد خلیل الله خلیلی

عشق در عرفان اسلامی و حدیث «کثر مخفی»، از اساسی‌ترین توجهات تجلی است. آفرینش جهان، در سه حرکت خلاصه می‌شود: ذات احدیت، گنجی است مخفی در نهایت استتار، که مقام ذات است، ولی این گنج می‌خواهد که خود را بنمایاند و نور جمال خویش را در روی آینه‌ی عدم (مولانا، 1363: 1/ 177). حب ظهور گنج مخفی برای شناختن خویش و اسما و صفات، باعث می‌شود که او، پرده از حجاب برگردد و خود را به وسیله‌ی اعیان ثابت که همان صور معقوله‌ی اسماء الهی است، آشکار سازد (ر.ک، قیصری، 1370: 247؛ جامی، 1360: 81). انگیزه‌ی عشق الهی، موجب برانگیختن حرکت آغازین خلقت می‌شود، زیبایی حق تعالی و درک زیبایی خویش است. «عشق در مقرر خود از تعین منزله است و از بطون و ظهور مقدس؛ ولیکن بر اظهار کمال از آن روی که عین ذات خود است و صفات خود، حسن خود را بر نظر خود جلوه داد، نام عاشقی و معشوقی پدید آمد» (عراقی، 1363: 47). عشق و مترادفات آن در اشعار استاد خلیلی به وفور دیده می‌شود. عشق از دیدگاه استاد، راز آفرینش و اساس شور و شوق و وجد و نهایت حال عارف است:

آستان تو بوسه‌گاه من است در و دیوار تو گواه من است

معبد عشق جز حریم تو نیست خاک پای تو سجده‌گاه من است

سرز فرمان دل نهی پیچم حکم دل، حکم پادشاه من است

(خلیلی، 251)

اندیشه‌های عرفانی استاد خلیلی گاه به عالی‌ترین درجه‌ی تجلی خود می‌رسد. تا حدی که خواننده را مجذوب افکارش می‌سازد. او معتقد است که انسان حامل بار امانت الهی است و این عقید را چنین ابراز می‌دارد:

آدمی در پیش‌گاه قدس بنیان خداست

هر که این بنیان کند وارونه، خاکش بر سر است (همان، 101)

عزیز نسفی، در رساله‌ی به نام بهشت و دوزخ، خاطر نشان می‌کند که، «ای درویش! آن امانت که بر جمله موجودات عرض کردند، جمله ابا کردند و قبول نکردند و آدمی قبول کرد؛ آن بار امانت عشق است. اگر آدمی بدانستی که عشق کار سخت است و بلای عظیم است، هرگز قبول نکردی.» (زرین کوب، 1365: 194). خلیلی نیز عشق را دلیل وجودی عالم می‌داند که بدون آن زندگانی ارزشی ندارد:

بی دولت عشق زندگانی نفسی است هنگامه‌ی عشرت جوانی هوسی است

بی یاد بهار، جای گل در گلشن یا دسته‌ی خاریا مشتمل خسی است

(همان، 336)

قاصد آمد خواند در گوش دلم پیغام جان

عشاق لب تشنه را داد از نوید وصل آب

گفت آن جا انجمن برپا نموده اهل دل

انجمن یا انجم تابان ز جمع شیخ و شاب

چون کشد منت ز نور شمع ببالین کسی

کز دل روشن بر آورده هزاران آفتاب (همان، ۹۶)

چو گم شد پرتو عشق ازدل من

خدایا چیست جز غم حاصل من

سحاب عشق اگر یک دم نبارد

عظمت مقام دل

«دل» حقیقتی است مجهول و غالب صوفیان به جز بیان بعضی از صفات، آن را چنان چه باید، تعریف نکرده‌اند. عده‌پی علم به حقیقت آن را محال و عده‌پی دیگر از غامض‌ترین علوم می‌دانند که تنها با کشف و شهود حاصل می‌شود.

قلب یا «فؤاد» در قرآن - که در فارسی از آن به «دل» تعبیر می‌شود پاره گوشتی نیست که در سینه قرار دارد، بلکه شاید چیزی فراتر از آن باشد چنان چه در قرآن- کریم چنین آمده‌است: «فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا» (انعام / 125)

«پس هر که را خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای اسلام بگشاید و هر که را بخواهد در گمراهی و انهد سینه‌اش را تنگ و تنگ‌تر گرداند»

این سخن حاکی از آن است که این واژه را نمی‌توان بر اجزا و اندام بدنی در نظر گرفت.

در روایاتی که از پیامبر (ص) نقل شده‌است، بیان‌گر این واقعیت است که قلب در اصل حقیقت ملکوتی و یا برتر از آن است و بر اثر اغوانات شیطانی از مرتب اصلی خود دور افتاده و محجوب به حجاب‌ها گشته و آثار وجودی خود را از دست داده و اگر از آدمیان بتوانند حجاب‌ها را کنار بزنند، کمالات و موجودیت از دست‌رفته و در حقیقت در زیر حجاب قرار گرفته خود را بازمی‌یابند. چنان چه این بیان از رسول الله معروف است که فرموده‌اند: «در جسم فرزندان آدم تکه گوشتی است که اگر به صلاح آید بقیه جسم نیز به صلاح آید و اگر به فساد گراید بقیه جسم نیز این چنین و آن چیزی نیست جز همان قلب» (قشیری، 1400: 107)

بنا به عقیده عرفا و شریعت‌مداران نرم‌خوی، جایگاه قلب آدمی، عرش رحمان است؛ زیرا بر اساس آیه شریفه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه / 5) اکثر ایشان عرش را به قلب انسان تعبیر نموده‌اند؛ چون عرش و کرسی ناب تحمل حضرت حق را ندارد، مگر دل بنده مؤمن که خداوند متعال آن را چندان شوکت داده‌است که این معنی را می‌تواند تحمل کند.

در دیدگاه استاد خلیلی از آن جا که دل حقیقت آدمی و مجمع البحرین است، تمام
قوای ظاهری و باطنی آدمی، رعیت او هستند و دل مخزن اسرار حق است و تنها امین
بارگاه الهی:

مگر برقی که می تابد ز سوز سینه‌ی عارف

که روشن می شود گیتی به انوار درخشانش

دل عارف چه باشد؟ مشرق فیض خداوندی

که صد خورشید بیرون تابد از طرف گریبانش

ثنا خوان سنایی را ثنای شیخ می‌زبید

که سعدی چون سنایی گشته خضر راه عرفانش (خلیلی، 151)

در نگاه استاد خلیلی دل مرکز وجود آدمی است و برای این که انسان بتواند در راه الهی
گام بردارد، باید تمام وجود او به مانند دلش صاف و پاک شود:

بود گردیده دل را فروغ از نور بیداری

جهانی بی‌کران بیند برون زین چرخ زنگاری

دل آن جا کعبه‌ی جان و ستایشگاه جانان است

رسی در کعبه‌ی جان گرمقام دل نگهداری

خرد در ظلمت اوهام چون گردید آواره

پناهی جز دل روشن نبودش زان شب تاری (همان، 219)

دل در آن آئینه مهر و وفا کرد نگاه

نور عشق از افق شمس در آن جلوه نمود (همان، ۱۰۷)

به هیچ درنمایم سر نیاز، به پائین

که جز حریم دل خویش سجدگاه ندارم (همان، ۲۸۴)

از نتایج مهم این بحث آن است که دل یا قلب از منظر استاد خلیلی، اصل و اساس همه چیز انسان است. اگر دل نباشد انسان جماد و هیچ است. ارزش انسان در پرداختن به دل و صاحب‌دل بودن اوست و صاحب‌دلی انسان در تحصیل نقطه از اغیار و متوجه کردن قلب به سوی حضرت حق است و ارباب قلوب می‌دانند که قلب با انقطاع در مقام سلوک مصداق و افعی «عرش رحمان» می‌گردد.

دلالت بر توحید

توحید در لغت حکم است بر این که چیزی یکی است و علم داشتن به یکی بودن آن است و در اصطلاح اهل حقیقت، تجرید ذات الهی است از آن چه در تصور یا فهم خیال یا وهم یا ذهن آید (قشیری، 1361:134؛ کاشانی، بی‌تا: 356).

مستملی بخاری در «شرح التعرف» توحید را این‌گونه تعریف می‌کند: «توحید فرد گردانیدن تو است در توحید و این چنان باشد که حق را به تو ننمایند و معنی این سخن آن است که توحید از واحد گرفته‌اند. پس تفسیر توحید یکی گفتن و یکی دانستن باشد و یکی دانستن آن باشد که جز او را نبینی که اگر جز او را بینی، توحید نباشد پس باید که در توحید فرد باشی به آن معنی که جز او را نبینی و متوحد باشی، یعنی یگانه او را باشی و جز او را نباشی» (1666:1363).

جنید نیز در باب توحید می‌گوید: «موحد حقیقت وحدانیت را فقط ویژه او داند و کمال احدیت را نیز از او شناسد و بداند که فقط اوست یگانه‌بی که نه می‌زاید و نه زاده می‌شود و همه بت‌های دیگر را نفی نماید بی آنکه خداوند را تشبیه کند» (1382:85)

در متون عرفانی برای توضیح و بیان حقیقت و معنای توحید مراتبی بر شمرده‌اند. به تعبیر دیگر می‌توان گفت عارفان توحید را حقیقت ذومراتب و برترین مرتبه‌ی حقیقت توحید را شهادت حق تعالی به توحید ذاتش دانسته‌اند. آن‌ها آیه 18 سوره آل عمران (اشهد الله أنه لا إله إلا هو) را گواه این نکته گرفته‌اند. این مرتبه‌ی توحید است که حق تعالی را در آن شریکی نیست و معرفت آن در خزانه‌ی غیب محفوظ است، زیرا تحقق آن جز به فنای همه خلق و بقای صرف حق تعالی نیست. پس در این مرتبه، غیری نیست تا او را بهره‌ی از آن باشد و آنچه شایسته این مقام است به جای آرد (هجویری، 1336:357؛ قشیری، 1361:299).

از دیدگاه استاد خلیلی موحد در این مرتبه بدان جا می‌رسد که توحید را نیز فعل حق -
تعالی می‌بیند نه وصف خود، و این دیدن را نیز فعل حق تعالی می‌داند. منشأ این
توحید نور مشاهده است و با تحقق این مرتبه از توحید، شرک خفی از میان می‌رود.
برای آدمی مرتبه‌پی بالاتر از این توحید میسر نیست:

مؤمن از «لا» درس عشق آغاز کرد نغمه‌ی جان‌بخش حق آغاز کرد

«لا» شعار بنده‌ی شیدای اوست حسن این لیلا نهان در «لای» اوست

«لا» نیاز کشته‌گان راه اوست مطلع دیوان الا الله اوست

(خلیلی، ۶۹۸)

استاد خلیلی مراد از توحید را، اقرار به یکانه‌گی حق تعالی می‌داند:

این جهاد ملت ما چیست؟ «لا» «لا» شمردن هرچه را غیر از خدا

(همان)

بانگ الا الله برکش تا بلرزد کاخ خا روی این فرش رمادی زیر این نیلی قباب

(همان، ۹۸)

حرف زن، تعلیم ده؛ تدبیرکن، تکبیرگو ای جبینت صبح امت، صبح شد یک دم بتاب

(همان)

در حریم کعبه‌ی توحید اگر داریم راه زین بتان آزونخوت این همه معبود چیست

(همان، ۱۰۵)

مقامات و حالات

نام مقامات در متون عرفانی معمولاً با احوال همراه شده است و تفکیک این دو مقوله از
یکدیگر با توجه به نظریات متفاوت عرفا، دشوار است. در تصوف اسلامی آنچه احوال و
مقامات عرفانی نامیده شده است ابتدا به صورت مفاهیم دینی، اخلاقی و معنوی در
قرآن کریم و احادیث نبوی ذکر شده بود و به تدریج در عمل صحابه، تابعین و دیگر
مسلمانان راه یافت و به حیث عوامل سیر و سلوک باطنی شناخته شد. همین مفاهیم دینی

بعدها جامه‌ی اصطلاحات عرفانی بر تن نموده، معناهای عرفانی و تصوفی به خود گرفتند.

حالات و مقامات عارفان به خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین و شیخ فریدالدین عطار، همان وادی‌ها، منازل و میدان‌هایی است که سالک باید به پی‌ماید تا وارد ساحت محبوب گردیده و یا حداقل به آن قرب حاصل نماید. البته عرفا همیشه تأکید کرده‌اند که نهایت عرفان برخورداری از کدام فضیلت ویژه نیست؛ بلکه غایت عرفان عبور از همه فضایل، احوال و مقامات و رسیدن به وصال حق می‌باشد. به هر صورت حال و مقام از مباحث مهم سیر و سلوک و تصوف به‌شمار می‌آیند، که صوفی برای وصول به حق و رسیدن به کمال حقیقی باید این مقامات را طی کند و حالاتی را که به او می‌رسد دریابد و از آن بهره گیرد. خلاصه این‌که مقام اکتسابی است و سالک باید با تحمل ریاضت‌ها و مجاهده‌های بسیار آن را به دست آورد و در آن بماند و چون شرط‌هایی آن را به جا آورد به مقام دیگر رود، اما حال واردی است غیبی که در دل سالک می‌افتد و طبق عقیده برخی از متصوفین دوام نداشته و هم‌چون برق می‌گذرد. اما مقام پایدار است. مقام در و اقع ورزش اخلاقی و تمرین و سلوک صوفی، از امور اکتسابی و برونی است و حال از مقوله احساسات و انفعالات روحانی و نفسانی است که برون از دایره اختیار انسان و از مواهب الهی است. چنان‌چه خداوندگار بلخ نیز زودگذر بودن حال و دیرپا بودن مقام را در ابیاتی چند چنین بیان می‌دارد:

وز نوازش‌های حق احوال را تا بدانند او مقام و حال را
هست بسیار اهل حال از صوفیان نادر است اهل مقام اندر میان
حال چون جلوه است زان زیبا عروس وین مقام آن خلوت آمد با عروس
جلوه بیند شاه و غیرشاه نیز وقت خلوت نیست جز شاه عزیز
جلوه کرده عام و خاصان را عروس خلوت اندر شاه باشد با عروس

(مثنوی، دفتر اول، بیت‌های 39 تا 43)

مقام منزلتی است که سالک به واسطه رعایت آدابی خاص، بدان می‌رسد و حال واردی است که بدون اختیار بردل سالک فرود می‌آید، حال از جانب حق بخشیده می‌شود و به تلاش و کوشش نمی‌توان آن را حاصل نمود. در و اقع چون لمعه آتش و یا آذرخشی است که

آمدن، رفتن، اقامت و دوام آن به خواست و انتخاب سالک نیست. در این بخش به معرفی مختصری از مقامات و حالاتی که در اشعار استاد خلیلی آمده است می پردازیم.

توبه

یکی از مقامات اولیه سالک به سوی الی الله است. بدین معنی که انسان پس از بیداری - به تعبیر عرفانی «یقظه» - طالب سفر می شود، سفری به درون برای یافتن خود و نهایتاً یافتن محبوب و معشوق گمشده. حرکتی از نقص به سوی کمال. از بی راهه باز می گردد و غبار کدورت و جهل و سرگشته گی و انحراف را از خود می زداید تا در مسیر اصلی هدایت قرار گیرد. پس توبه رجوع و بازگشت از گزئی و نافرمانی است به سوی راستی و فرمان برداری، بازگشت از جهل است به سوی علم، بازگشت از معصیت است به طاعت. پس در می یابیم که توبه مقامی در آغاز راه است و در اصطلاح عرفا از بدایات محسوب می شود و چون سالک در ابتدای راه متوجه خطرات و آفات می شود، به فکر فراهم ساختن زاد و توشه سفر معنوی خود می افتد و به نوشته های علمای اخلاق که در حقیقت سفرنامه معنوی سالکان است رجوع می کند.

توبه از اهمیت ویژه ای برخوردار است، زیرا تا بازگشت و رجوع نباشد سیر صعودی حاصل نمی شود. بنابراین، توبه در آغاز سیر و سلوک قرار می گیرد و قوام بخش حرکت سالک می شود و ساختار فکری سالک را مستحکم می کند. پیرهرات در اهمیت توبه می نویسد: «راه سفر معنوی پیموده نمی شود مگر این که مقدمات به طور صحیح طی شود همان گونه که ساختمان جز بر پایه های محکم استوار نمی ایستد.» (1355: 43).

استاد خلیلی در اشعارش التجا به بارگاه رب الهی می جوید و چون پیرهرات خواستار بخشش از درگاه الهی است:

الهی! رایگان مگذار ما را به دست این و آن مگذار ما را
کرم پرودگانیم ای خداوند به لطف دیگران مگذار ما را

(خلیلی، 390)

خلیلی با تلمیح به داستان حضرت ابراهیم بیان می کند که خلیل بت شکن را خداوند بخشیده و اکنون خلیل بت پرست که مراد از خودش است نیز امید عفو از بارگاه الهی دارد.

الهی رند مستی را ببخشای به عصیان پای بستی را ببخشای
خلیل بت شکن را هر که بخشد خلیل بت پرستی را ببخشای

(همان)

توکل

توکل اصطلاح دینی، اخلاقی و عرفانی است. در لغت به معنی اعتماد کردن، تکیه-کردن، اعتماد نمودن بر کسی و اعتراف کردن بر عجز خود است (دهخدا: ذیل واژه). «توکل تفویض امر است به سوی کسی که بدو اعتماد باشد، مقام والایی است که جز خواص از عرفا و موحدان آن را درک نمی‌کنند. به‌طور کلی معیار شناخت توکل، اعتماد به حق است و گسستن از غیر» (سجادی، 1345: 145). توکل یکی از مقامات عرفانی، به معنی اعتماد و امید است و امید به خدا و قطع اعتماد و امید از مخلوقات یا اسباب و وسایط است. حافظ در این زمینه گوید:

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است راهرو گر صد هنر دارد توکل بایش

(121:1389)

توکل در معنی مرسوم و متعارف، کار خویش را به دیگری سپردن است، با اعتماد به و توانایی او، که حاصل آن اطمینان و آرامش است. در آثار عرفانی نیز به همین کاربرد متعارف توجه شده است. بنابراین نقلی در شرح التعرف نیز «توکیل کار خود را به دیگری (خلق) سپردن و توکل کار خویش را به حق سپردن است.» (مستملی؛ جلد 3: 1363: 129).

استاد خلیلی توکل را جزو مقامات دانسته و می‌گوید: توکل وقتی محقق می‌شود که سالک دل از غیر حق برتابد. و با توکل بر خداوند هیچ‌گونه درخواست و مسئلتی از غیر خداوند ندارد و از رؤیت هر سبب و علتی چشم‌پوشی می‌کند و تنها به مسبب‌الاسباب می‌نگرد؛ زیرا متوکل حقیقی کسی است که فقط به خدا تکیه دارد و اسباب و علل را درید قدرت او توان مند می‌بیند. استاد به نکته‌ی ظریف و دقیقی اشاره می‌کند و آن این‌که سالک در این مرحله به مقامی می‌رسد که از اسباب چشم‌پوشی می‌کند و فقط به مسبب‌الاسباب می‌نگرد. از آن‌جا که چنین حالتی ممکن است او را گرفتار غرور و عجب و کبر نماید، به سرکوبی نفس خود می‌پردازد و برای این‌که بتواند واجبات شرعی خود را به نیکویی انجام دهد تلاش و کوشش می‌کند:

دل مومن به ذلت آشنا نیست به داغ ناامیدی مبتلا نیست
نمی‌ترسد ز طوفان حوادث که داند ناخدایش جز خدا نیست

(خلیلی، ۳۹۳)

راه دراز و پرپیچ ، شام سیاه و تیره یک راه دان، دریغا، درکاروان نداریم

ملک قناعت از ماست ، آن را خدا نگیرد هرچند این نداریم ، هرچند آن نداریم

(همان، ۲۹۱)

فقر

فقر در لغت نیازمندی و درویشی است اما در اصطلاح عرفانی صفت عبد است (سجادی، 1345: 637)

فقر یعنی دل بریدن از دنیا و اسباب آن و فقط و فقط احساس نیاز به خدا کردن است. متصوفه کسی را فقیر و اقی می‌دانند که علاوه بر ترک فقدان مال، میل و رغبت به دارایی و دارا بودن را نیز درک کنند. مستملی در تعریف فقر می‌گوید: «بدان که فقر اصلی است بزرگ، و اصل مذهب این طایفه فقر است و حقیقت فقر نیازمندی است؛ و بنده جز نیازمند نباشد.» (همان، 1362: 1115).

لذا فقیر در مسلک عرفانی کسی است که نیازمندی خویش را به خالق و معبود خود درک کند، فانی در معبود خویش شود و همه اوصاف و حتی وجود خود را مرهون لطف و عنایت محبوب خویش بداند؛ بنابراین، فقیر در مذهب عرفان با هر فکر و اندیشه‌پی که نشانی از توانمندی غیر او داشته باشد مخالف است:

این آستان فیض بود بارگاه فقر

محراب عشق، خانه‌ی دل، خانقاه فقر

بر خواجگی هر دو جهان پا زند به ناز

هرکس که شد گدای در پادشاه فقر

در بزم کبریا شرف قرب یافتند

این عاشقان دل شده از شاهراه فقر (خلیلی، 271)

از دیدگاه خلیلی درویشی شعار اولیاء است و پیرایه‌ی اصفیا و اختیار حق سبحانه و تعالی خاصگان خویش را از اتقیا و انبیاء و درویشان گزیده‌گان خدای اند از بنده‌گان او و موضع رازها او و درویش‌های صابر هم‌نشینان خدا در روز قیامت هستند

لذت فقر از حریم شاه نتوان یافتن

یوسف دل در بن این چاه نتوان یافتن

تا چراغ عشق تابد در خرابات مغان

روزن نوری جز این درگاه نتوان یافتن (همان، 249)

رضا

رضا «ارج‌مندترین مقام از مقامات طریق است. ارزش معنوی این مقام بدان است که رسیدن به این مقام نشان‌دهنده رضایت خدای از بنده است، زیرا کسی که به این مقام می‌رسد اول خدای از او راضی شده و سپس او از خدای راضی گشته و بدین مقام دست یافته است؛ به عبارت دیگر در این مقام، رضای خدای بر رضای بنده تقدم دارد... رضا خشنودی و سکون دل است به تلخی قضا.» (حائری، 1382: 69) پیر هرات در تعریف رضا می‌گوید: «رضا نامی است برای توقف راستین، در هر حال و مقامی که بنده ایستاده است. و در جایی که خداوند بنده را توقف داده، بنده التماس نکند که پیش‌تر یا پس‌تر باشد، طلب مزید نکند و تبدیل حال نخواهد. رضا از نخستین راه‌های خاصه است؛ و برای عامه از دشوارترین امور» (1355: 87).

رضا برای خواص از نخستین مراحل سلوک و برای عوام از دشوارترین آن‌ها است. مقام رضا از ثمرات محبت و نتیجه آن صفت است. این عطیه زمانی حاصل آید که سالک به دلیل قربت شدید به معشوق میان خود و میان معشوق فرقی حس ننماید و آن دو چون شیر و شکر در هم تنیده و هم‌دیگر را قسمی در آغوش بگیرند که انکار میان شان مرز حایلی وجود نداشته و یک روح واحد اند و بس. در چنین حالتی تنها هدف طرفین برآورده ساختن امیال یک‌دیگر و رضایت خواطر است به همین علت عرفا آن را رضا نامیده‌اند.

در اشعار خلیلی مقام رضا نهایت مقام سالک است و سالکی که در این راه گام می‌نهد بهشت خداوند نصیبش خواهد شد. از این رو بزرگان عرفان گفته‌اند، رضا مقام واصلان است نه مقام سالکان. زیرا سالک پس از طی منازل و مقامات به درجه‌ی از یقین می‌رسد. در حقیقت واصل کوی دوست و سالک مقام رضا، کسی است که دلش به نور یقین روشن می‌گردد و چشم بصیرتش با مشاهد و معاینه حسن تدبیر الهی نورانی می‌شود سپس به مقام رضا گام می‌نهد:

خدایا دیده‌ی اهل رضا بخش

دلی با درد عشقم همتوا بخش

ز خاک راه مردان خدا بین

به چشم خیره من توتیا بخش (خلیلی، 390)

خوف و رجا

«رجا در لغت به معنی امید و امید داشتن است و در اصطلاح تعلق دل است به رسیدن و به دست آمدن محبوب در آینده، نزد سالکان سکونت و آرامش دل است به وعد و نوید.» (گوهرین، 13:1380) اما خوف «به معنی ترس و ترسیدن و در اصطلاح توقع حلول مکروه یا فوات محبوب است.» (همان، 180) رجا بدان دلیل بعد از خوف قرار گرفته است که نشاط رجا بعد از درد و رنج خوف امکان پذیر است. در دیدگاه بیشتر عرفا این دو مسأله در کنار هم، عارف را در مسیر سیر و سلوک به پیش می‌برند و از هم جدایی ناپذیرند با وجود این، عارفانی هستند که هم‌طرازی این دورا قبول ندارند و معتقد اند که: خوف یا به دلیل ارتکاب گناه بر عارف مستولی می‌شود یا به دلیل فوت وقت در بی‌خبری و غفلت از عبادت. در هر دو صورت سبب مصمم شدن عارف در ترک گناه و توبه می‌شود و اگر علت آن نرسیدن به مقام بزرگان باشد، باز نیز سبب تلاش در کسب نیکی‌ها و رسیدن در مرحله کمال می‌شود (سجادی، 13۴۵: 411).

استاد خلیلی بیان می‌دارد که سالک عاشق را نه خوف است از صولت اغیار و نه بیم از حمله‌ی اشراف نه از هجوم غموم ترسد و نه از سموم هراسد و لاابالی‌وار هرچه مانع وصال یار است، از دل بیرون کند و همیشه امید به لطف الهی داشته باشد:

آن چه از طاقت بلند است ای خدا نیست جز یأس از قبول التجا

مضطری درمانده‌ی آواره‌ی بی‌پناهی، بی‌کسی، بیچاره‌ی

(خلیلی، ۶۸۹)

باز ماند از اوج مومن با پروبال یقین

شد فرو آسیمه سر با پای شک در منجلاب (همان، ۹۷)

درگهی گزرده ای ساید سردران جا یک نفس

قرن ها با مهرمی گوید تعالی شان من

گرنه تن زندان وی بودی، برون جستی ز شوق

هر نفس بهر سجودش این دل نالان من

با بهشتم نیست کاری، تا در این کویم مقیم

این من و این جنت و این روضه‌ی رضوان من

تا در این در، بنده ورافتاده ام، گویم به فخر

این منم کاین نعمت جاوید گشته آن من

راه پیچان است و منزل دور و دزدان در کمین

تا کجا آواره گردد این دل حیران من (همان، ۱۹۵)

استاد خلیلی رجا را بر خوف ترجیح می‌دهد، زیرا رجا سبب جدیت و گرم شدن بنده در عمل می‌شود و این امر همانند بال و پری بنده را زودتر به مقصد و مقصود می‌رساند. اما اگر خوف وجود بنده را تسخیر کند، او را مأیوس و ناامید خواهد کرد و همین امر ای بسا سبب خواهد شد بنده اعمال عبادی را ترک کند، زیرا امیدی به نتیجه دادن آن ندارد:

ای خدا گریکسلی این رشته را رشته‌پی با اشک و خون آغشته را
کیست تا این رشته را بندد به هم جز تو، ای سلطان با لطف و کرم

(همان)

قفل را بشکن که فرمان خدا در دست تستبند را بگسل که مومن را نباشد بند و باب

(همان، ۹۸)

گرنشود نیاز من، محرم درگه قبول نازکنم که دیده‌ام جلوه‌ی کبریای تو

(همان، ۳۱۰)

خوشا این کشتگان تیغ تسلیم که در هر حال و در هر جا، از اویند

(همان، ۳۹۶)

نتیجه

- استاد خلیل الله خلیلی، شاعر معاصر افغانستان است که در شعرش مضامین بیداری و پایداری فراوان به چشم می‌خورد. در عین حال استاد خلیلی نظر به وضع نابسامانی که در مملکتش حاکم بود به گوشه‌ی عزلت و عرفان پناه برده و با سرودن اشعاری در این زمینه، سعی دارد اندوه دل بزداید.
- استاد خلیلی در زمینه‌ی سرودن اشعار عرفانی توجه زیادی به مولانا، سنایی، عطار، سعدی و اقبال لاهوری داشته‌است. در جای جای اشعارش، ارادتش را به این سرآمدان ادب عرفانی ابراز می‌دارد.
- در شعر استاد خلیل الله خلیلی اصطلاحات عرفانی زیادی چون: پیر، مرشد، خانقاه و میکده دیده می‌شود. خلیلی ترکیبات بسیاری از شراب در ابیاتش آورده‌است. شراب در اشعار او مفاهیم گوناگون دارد: شراب فروغ و روشنایی است،

شراب کلید رازهای متفکر است. در هیچ یک از اشعار استاد، اثر مادی شراب در کام انسان توصیف نشده است.

- مقامات و حالات عرفانی زیادی در اشعار استاد خلیلی به چشم می‌خورد. با این تفاوت که استاد از «حال» به معنی مصطلح عرفانی و تفاوت آن با «مقام»، سخن به میان نمی‌آورد، بلکه تنها مقامات عارف را مؤجز و گویا بیان می‌کند. همان‌طور که در روایات مختلف دل جایگاه خداوند است. استاد خلیلی، دل معدن نور الهی و محل اشراق آن است. دل همه چیز انسان است، اگر دل نباشد انسان جماد است، ارزش انسان در پرداختن به روشنی قلب اوست.

فهرست منابع

- 1- قرآن کریم.
- 2- انصاری، عبدالله بن محمد، صد میدان، با بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهرست‌های سهیلا موسوی سیرجانی، چاپ سوم، زوار، تهران، 1375.
- 3- جامی، مولانا نورالدین عبدالرحمان، سه رساله در تصوف، مقدمه‌ی ایرج افشار، تهران، منوچهری، 1360.
- 4- حانری، محمد حسن، عرفان و تصوف، تهران: الهدی، 1382.
- 5- حلاج، حسین بن منصور، مجموعه آثار حلاج، تحقیق، ترجمه و شرح قاسم میرآخوری، نشر یادآور، تهران، 1382.
- 6- خلیلی، خلیل الله، دیوان خلیل الله خلیلی، به کوشش محمد کاظم کاظمی، تهران، نشر عرفان، 1385.
- 7- زرین کوب، عبدالحسین، از کوچه‌ی رندان، تهران، امیرکبیر، 1356.
- 8- سجادی، جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهوری، 1345.
- 9- عراقی، لمعات، با مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران، 1363.
- 10- قشیری نیشابوری، ابوالقاسم عبدالکریم. رساله قشیری (ترجمه) به تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1361.
- 11- قشیری نیشابوری، ابی الحسن، صحیح مسلم، دارالحیاء، بیروت، 1400.
- 12- قیصری، داوود بن محمود، شرح فصوص الحکم، به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی، قم، 1370.
- 13- کاشانی، عزالدین محمود بن علی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. به کوشش دکتر علی محمد صابری و روح الله محمدی، بی‌تا
- 14- گوهرین، سید صادق، شرح اصطلاحات تصوف، چاپ اول، تهران: انتشارات زوار، 1388.
- 15- مولانا، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران، امیرکبیر، 1363.
- 16- مستملی بخاری، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد، شرح التعرف لمذهب اهل التصوف، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، 5 جلد، تهران: اساطیر 1363.
- 17- هجویری، علی بن عثمان، کشف‌المجوب، ترجمه‌ی محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، 1336.